**باسمه تعالی**

**خارج اصول**

۳۱/۱/۹۲ تزاحم - مرجحات باب تزاحم

**مرجحات باب تزاحم(اسبقیت زمانی)**

بحث در مورد مرجحات با تزاحم بود آخرین مرجحی که در کلام مرحوم نائینی وارد شده و توسط مرحوم شهید صدر و مرحوم آقای روحانی مورد بحث تفصیلی قرار گرفته اسبقیت زمانی است مرحوم نائینی اسبقیت زمانی را در جایی که دوتا دلیل به قدرت شرعیه باشند به عنوان مرجح ذکر کرده همین طور مرحوم آقای روحانی با یک تفصیلات در مسئله که عرض خواهم کرد ولی آقای صدر آن اسبقیت زمانی را نهایتاً در بعضی صور مرجح دانسته ولی آن صورتی که ایشان مرجح دانسته اختصاص ندارد به جایی که دو واجب ما مقید به قدرت شرعیه باشند حالا این مطلب را عرض خواهم کرد که چطور است. ابتداءً شهید صدر می‌فرمایند که تحقیق این هست که اسبقیت زمانی مرجح نیست ولی در آخر بحث یک صورت را استثناء می‌کنند در واقع محصل فرمایش ایشان این هست که در کأن‌خیلی از موارد جزء مرجحات نیست ولی در بعضی صور هم جزء مرجحات هست ایشان می‌فرمایند که گاهی اوقات ما اسبقیت زمانی را در واجبی که مشروط به قدرت عقلی هست به عنوان مرجح بخواهیم تلقی کنیم خب آن وجهی ندارد آن را مرحج بدانیم چون در واقع آن نکته‌ای که سبب می‌شود که ما باب تزاحم را از باب تعارض خارج کنیم یک مقید لبّی به دلیلها بزنیم آن فرقی ندارد متقدم باشد متأخر باشد نسبت به جایی که قدرت،‌قدرت عقلی باشد خب یعنی همچنانکه اگر فرض کنید دوتا واجب باشند مساوی باشند یکی متقدم هست یکی متأخر هست هر دو اینها مشروط هستند به عدم اشتغال به واجب آخر بنابراین وجهی ندارد که ما یکی را بر دیگری ترجیح بدهیم یعنی همان نکته‌ای که ترجیح بلا مرجح پیش می‌آید یا اگر مثلاً اولی مرجوح باشد ترجیح مرجوح بر راجح پیش می‌آید همه این نکات هست. عمده در جایی هست که بحث را باید در این محور ببریم در جایی که قدرت شرط شرعی باشد برای تکلیفها دوتا واجب داریم

فرض کنید من نذر کردم که روز عرفه ـ همان نذر معروف صاحب جواهر را در نظر می‌گیریم ـ در کربلاء باشم از یک طرف دیگر بعد از نذر و تحقق موضوع نذر یا نذرم مطلق است یا یک موضوع قید خاصی قرار دادیم که آن قید خاص تحقق پیدا کرده بعد از نذر و تحقق موضوعش استطاعت بر من حاصل می‌شود استطاعت هم مقید به قدرت شرعی داشتن بر حج ایشان می‌فرمایند که قدرتی که شرط تکلیف هست اگر به همان معنایی که قدرت عقلاً شرط فعلیت تکلیف هست همان قدرت را بگوییم در لسان شرع اخذ شده آن قدرتی که عقلاً شرط فعلیت تکلیف هست قدرت حین العمل نیست لازم نیست برای اینکه تکلیف منجز بشود انسان حین العمل قدرت داشته باشد همین مقدار که از وقت خطاب تا وقت عمل انسان قدرت داشته باشد کافی هست بر اینکه شارع تکلیف بکند و تکلیفش منجز بشود حالا اینها من یک مقداری با بیان خودم دارم عرض می‌کنم کلام شهید صدر عین این بیان نیست درست است که بعد از اینکه قدرت سلب می‌شود ولو به سو اختیار انسان قدرت سلب بشود دیگر تکلیف بعد از آن باقی نمی‌ماند همچنانکه حدوث تکلیف تابع حدوث قدرت هست بقای تکلیف هم تابع بقای قدرت است ولی منجز بودن تکلیف و صحت عقوبت متوقف بر این نیست که قدرت باقی بماند من فرض کنید وقتی خودم را از بالای پشت بام می‌اندازم به پایین خطاب «لا تقتل نفسک» عصیان نشده در این فاصله‌ای که از بالای پشت بام تا رسیدن به زمین این خطاب هنوز عصیان نشده و هنگامی که خطاب می‌خواهد عصیان بشود من دیگر قدرت ندارم ولی لازم نیست حین امتثال یا حین عصیان انسان قدرت داشته باشد تا صحت مثوبت و صحت عقوبت بر امتثال بر عصیان تحقق پیدا کند اینها شرط نیست آنکه صحت مثوبت بر علم می‌آورد یا صحت عقوبت بر عمل می‌آورد همین مقدار که از زمان خطاب تا زمان عمل در فترتی از این زمان قدرت داشته باشی کفایت می‌کند و اینجا هم اگر قدرتی که در لسان شرع اخذ شده عین همان قدرت عقلی باشد یک موقعی هست شما می‌گویید در لسان شرع یک قید خاصی اخذ می‌شود می‌گوید قدرت حین العمل اگر آن اخذ شده باشد قبول است اسبقیت مرجح هست ولی ما فرض‌مان این هست که صرفاً قدرت در خطاب اخذ شده صرف اخذ

قدرت در خطاب اقتضاء نمی‌‌کند که قدرت حین العمل در خطاب اخذ شده باشد پرسش:... در آن بحثی که قبلاً داشتیم تزاحم به تعارض بر می‌گردد شهید صدر ... قدرت حدوثی کفایت می‌کند ... پاسخ: نه منافات با آن ندارد قدرت بقایی هم شرط تکلیف هست ولی شرط تنجیز تکلیف نیست ما آنجا عرض می‌کردیم که پرسش:... پاسخ: بحث ما هم همین هست آن چیزی که اینجا مهم هست همین صحت عقوبت است یعنی من مکلف برای اینکه عقوبت نشوم الان دوتا تکلیف دارم همین الان بحث سر بعد از پرسش: یعنی اینجا بحث تنجیز و صحت عقوبت مطرح هست ... پاسخ: بحث ما در همین الان مطرح است یعنی الانی که من دارم ... اولاً بحث من بعد از اینکه عصیان کردم نیست بحث همان آن اول هست من الان نسبت به هر دو قدرت دارم هم قدرت دارم نسبت به تکلیف فعلی هم قدرت دارم نسبت به تکلیف آینده ذاتاً‌‌قدرت دارم بله قدرتم را در هر کدام صرف کنم با صرف در او قدرت نسبت دیگری ندارم قدرت جمعاً ندارم ولی قدرت به تنهایی بر هر یک از اینها قدرت دارم بعد از صرف کردن دیگر قدرتم سلب می‌شود درست است اینها هم درست است ولی الانی که من دوتا تکلیف دارم اینجا من می‌توانم بگویم که عقل انسان به من می‌گوید که تو این قدرت را حفظ کن برای اینکه آن تکلیف آینده‌ات را انجام بدهی برای اینکه نسبت به تکلیف آینده عقاب نشوی نسبت به تکلیف آینده عقاب نشوی مخیری. فرض کن جایی که مساوی باشند. البته مرحوم نائینی در بیانشان این طور استفاده می‌شود که اسبقیت زمانی در جایی که تکلیف متأخر اهم نباشد مرجح هست در حالی که بعد عرض خواهم کرد که اگر بیان ایشان تمام باشد اگر تکلیف آینده اهم باشد اسبقیت زمانی باید مرجح باشد مرجحیتش اختصاص ندارد به جایی که تکلیف آینده ... حالا آن خصوصیات بحث را فعلاً وارد بحث نکنیم فرض می‌کنیم حالا مساوی هستند بحث این هست که من الان قدرت دارم بر اینکه آن تکلیف آینده را امتثال کنم آن قدرت اقتضاء می‌کند که من قدرتم را که هنوز ظرفش نرسیده ولی من موظف هستم که الان وظیفه دارم نسبت به تکلیف آینده و الان هم وظیفه دارم نسبت به تکلیف حالی، این دوتا را نمی‌توانم انجام بدهم عقل انسان حکم به تخییر می‌کند وجهی

ندارد که یکی‌شان را بگوییم بر دیگری مقدم هست. هر دو هم موضوع هر دو که قدرت هست الان بالفعل موجود است بله بعد از اینکه اگر من قدرتم را صرف یکی کردم دیگر قدرت بر دیگری نخواهم داشت بعداً تکلیف ساقط خواهد شد ولی بحث ما سر سقوط بعدی نیست بحث سر تکلیف بالفعل ما هست من بالفعل که قدرت به هر دو دارم پس بالفعل هر دو موضوع دارد ما دوتا تکلیف روبروی خودمان داریم که از جهت ملاک هم مساوی هستند باید مخیر باشیم دیگر بله اگر یکجایی در خطاب یک قید زایدی داشت قدرت حین العمل شرط فعلیت خطاب بود خب شما اگر قدرتتان را صرف اولی کردید دیگر حین العمل قدرت ندارید ما نمی‌دانیم قدرت حین العمل داریم یا نداریم یا باید قدرت را در اولی صرف کنیم در دومی صرف نکنیم چون اولی تکلیفش فعلی است دومی حین العمل در صورتی که اولی را صرف نکنید قدرت خواهیم داشت و عقل یعنی تکلیف اولی بلا مانع هست باید تکلیف را انسان امتثال کند با امتثال تکلیف اول قدرت حین العمل برای دومی از بین می‌رود ولی آن خب خلاف مفروض هست یعنی یک تقیید زایدی هست که در آن تقیید زاید در مسئله ما فرض نشده. پس بنابراین مجرد اینکه قدرت در لسان دلیل اخذ شده این معنایش این نیست که ما اسبق را مقدم برداریم و بگوییم حکم اسبق وارد می‌شود بر حکم متأخر. یک مقداری بیان شهید صدر را من خالی از تشویش نمی‌بینم من کلام آقای حائری را مطالعه نکردم ولی تقریرات آقای هاشمی آنجا خالی از یک نوع تشویشی نمی‌بینم این بحثشان را. در واقع به نظرم می‌رسد شهید صدر سه صورت را اینجا می‌خواهد بحث کند یک صورت جایی که قدرت به معنای قدرت تکوینی در موضوع دلیل اخذ می‌شود یک صورت قدرت به معنای اشتغال بواجب آخر در موضوع اخذ می‌شود یکجا قدرت به معنای عدم امر به خلاف در موضوع دلیل اخذ می‌شود همان سه معنایی که برای قدرت شرعیه در کلام شهید صدر قبلاً ذکر شده صورتهای مختلفی که اینجا دارد بحث می‌کند بر این سه تا مبنا هست ایشان می‌خواهد بگوید بنابر همه این سه مبنا اسبق زماناً مرجح نیست مگر یک خصوصیتی در لسان دلیل اضافه بشود مثلاً بگوییم که در تکلیف متأخر، تکلیف متأخر مشروط باشد به اینکه اشتغال به تکلیف

سابق انسان نداشته ولی مثلاً در هر دو تکلیف قیدی که عدم اشتغال بواجبٍ آخر به این نحو باشد عدم اشتغال بواجبٍ آخر متقدم والا اگر عدم الاشتغال بواجب بدون قید باشد هر دو مساویند یا عدم امر بواجب آخر این را اگر قید اینطور باشد عدم امر بواجب آخر متقدم أو مقارن. یعنی همه اینها اگر قدرتی که در آن قید می‌شود بگونه‌ای باشد که فقط تکلیف متقدم واجد این موضوع هست و تکلیف متأخر با انجام تکلیف متقدم یا با امر به تکلیف متقدم از موضوع‌داری بیافتد خب طبیعتاً اسبق زماناً متقدم هست ولی این یک قید زاید است یعنی اصل بحث اقتضاء نمی‌کند که بین تکلیف متقدم و تکلیف متأخر فرقی باشد حالا دو سه صورت دارد شما ملاحظه بفرمایید بعضی صورش را بعداً در کلام آقای روحانی هم وارد شده با تفصیل بیشتر ما آنجا مفصل‌تر در مورد صحبت می‌کنیم علی أی تقدیر شهید صدر محصل فرمایش ایشان این هست که ما قدرت شرعیه را به هر معنایی تفسیر کنیم نفس اخذ قدرت در لسان دلیل و در ملاک دلیل اقتضاء نمی‌کند که تکلیف اسبق فعلی شود و با فعلی شدنش موضوع تکلیف متأخر را از بین ببرد نیازمند قید زاید هست که فعلی شدن تکلیف اختصاص پیدا کند به تکلیف متقدم این محصل فرمایش ایشان هست. بعد یک نعم ایشان دارند می‌گویند بله در یک صورت ما می‌توانیم حکم اسبق زمانی را مقدم بداریم آنجایی که ما احتمال می‌دهیم که قدرت ما نسبت به متأخر به خاطر عاملی خارج از قدرت ما به خاطر موتی به خاطر عجزی طاری امثال اینها سلب بشود نه به خاطر اینکه چون در تکلیف متقدم صرف کردیم خودمان قدرتمان را بر لاحق چیز می‌کنیم پرسش:... پاسخ: می‌گوید اگر یک چنین احتمالی وجود داشته باشد احتمال موت بدهیم امثال اینها این خودش باعث می‌شود که ما بتوانیم اسبق را مقدم بداریم حالا در موردش بعداً صحبت می‌کنیم.

وجه اینکه اسبق باید مقدم بشود چی هست؟ ایشان می‌فرمایند که شبیه همان وجهی که ما درباره اهمیت احتمالی گفتیم گفتیم در مورد مقید لبّی آنجا یک بیانی داشتیم اینجا هم همین جور ما می‌گوییم، می‌گوییم آن مقید لبّی را این طوری قید می‌زنیم می‌گوییم مقید لبّی این هست که عدم اشتغال به واجبی که ملاکش را قطع داریم که

می‌توانیم استیفاء کنیم قدرت بر استیفای ملاکش را قطع داریم خب اینجا تکلیف متقدم فرض این است که قدرت داریم قطع داریم که می‌توانیم قدرتمان را صرف او بکنیم و قدرت داریم ولی نسبت به تکلیف متأخر فرض این است که ما نمی‌دانیم این قدرت باقی می‌ماند یا باقی نمی‌‌ماند بنابراین احتمال می‌دهیم که ما نتوانیم ملاک تکلیف متأخر را استیفاء کنیم و اینجا تکلیف متقدم فعلی می‌شود و تکلیف متأخر فعلی نمی‌شود. چرا؟ ایشان می‌فرمایند که اصل بیان اینکه می‌گفتید اطلاق خطاب نسبت به صورتی که انسان آن تکلیف متأخر را می‌خواهد انجام بدهد لغو است دیگر ترجیح بلا مرجح است. نه اینجا ترجیح بلا مرجح نیست ترجیح سابق به جهت احتیاط ممکن است باشد مکلف اگر تکلیف متقدم را انجام بدهد قطعاً ملاک شارع را تحفظ کرده اگر تکلیف متأخر را انجام بدهد احتمال تحفظ بر ملاک مولا هست بنابراین ترجیح بلا مرجح نیست ترجیح یقین به تحفظ ملاک مولا بر احتمال ملاک مولا هست این مقدم هست. حالا من کلام شهید صدر را تکمیل کنم ابتداءً بعد در موردش صحبت کنیم. این کلام شهید صدر اقتضاء می‌کند که اولاً در جایی که مساوی باشند این بیان می‌آید جایی که احتمال متأخر ارجح باشد این بیان نمی‌آید اگر مساوی باشند. بنابراین ایشان مرجح بودن را ـ حالا بعد ارجح باشد چه باید کرد را عرض می‌کنم ـ پرسش:... پاسخ: اهمیت از جهت اهمیت ملاک اسبقیت، آن بیانی که مرحوم نائینی ایشان اسبقیت زمانی را در متساوین ملاکاً من جهة الاهمیة پیاده می‌کند این بیان شهید صدر هم در همان صورت می‌شود پیاده کرد چون می‌گوییم دوتا ملاک هست مساوی این دوتا چون مساوی هستند عقل انسان می‌گوید شارع ممکن است امر کرده باشد به اولی به دلیل اینکه قطع داریم که می‌توانیم ملاک شارع را حفظ کنیم آن یکی احتمالی است دوتا ملاک مساوی که یکی قطع به حفظش داریم یکی احتمال حفظش را می‌دهیم اینکه شارع امر به حفظ ملاک قطعی بکند ترجیح بلا مرجح نیست اما نسبت به آن که در آینده هست اگر اهم ملاکاً باشد آن بحثها را باید پیاده کرد که ارزش احتمالی‌اش چقدر است ممکن است گاهی اوقات آنکه متأخر باشد ولو مثلاً پنجاه درصد احتمال حفظش را می‌دهیم ولی به دلیل اینکه آن پنجاه درصد خیلی مهم است ببینید یک نمونه به شما

بگویم نمونه عقلایی‌اش که آمد چه جور رفتار می‌کن اشخاص می‌آیند یک پولی را کنار می‌گذارند به عنوان برای ایام مثلاً اگر یک بیماری سختی پیدا کردند پول داشته باشند بتوانند درمان کنند مثل بیمه که یک پدیده عقلایی هست این به چه خاطر هست ولو احتمال اینکه بیمار بشود آن احتمال قطعی نیست صددرصد نیست. من فرض کنید صد هزار تومان الان پول دارم این صدر هزار تومان را می‌توانم همین الان صرف کنم اگر این را صرف کنم خب یک ملاکی گیرم آمده این را می‌گذارم کنار صرفش نمی‌کنم به این عنوان که اگر یک زمانی شاید من بیمار شدم بتوانم مداوا کنم درمان کنم شاید هم نشدم اگر بیمار نشدم اصلاً صد هزار تومان من رفته ولی من می‌گویم که از بین رفتن قطعی صد هزارتومان اهمیتش خیلی کمتر است. حالا صد هزار تومان در زندگی من این قدر الان نقش ندارد یک موقعی هست طرف این قدر دارد که نسبت به پولی که برای بیمه می‌پردازد مشکل دارد نمی‌تواند پول را بپردازد خب فرض ما این نیست کسانی که ماشین‌شان را بیمه می‌کنند ماشین‌اش را بیمه می‌کند سالی مثلاً سیصد هزار تومان چهارصد هزار تومان پول بیمه می‌دهد می‌گوید ولو من این چهارصد هزار تومان به هر حال یک ملاکی از من فوت می‌شود ولی به دلیل احتمال اینکه یک موقعی تصادفی بکنم که چهار میلیون تومان در این تصادف متضرر بشوم پرسش:... پاسخ: ... حالا متناسب با این مقدار پولی که بعداً می‌خواهم احتمالاً‌دریافت کنم همان باعث می‌شود که من ترجیح می‌دهم فدا کردن قطعی این پول را برای حفظ احتمالی پول آینده غالباً اشخاص جاهایی که ریسک می‌کنند سرمایه گذاری‌های احتمالی می‌کنند برای چی هست؟ به قول معروف می‌گوییم دان می‌پاشیم شاید بگیرد جاهایی که یک نفر یک معامله‌هایی می‌کنند نمی‌دانند که این معامله می‌گیرد یا نمی‌گیرد می‌گیرد حالا معامله می‌کنیم به اصطلاح یک تبلیغاتی می‌کنم شاید اثر کرد این معامله ما جوش خورد امثال اینها، اینها به خاطر هیمن است دیگر. یعنی بحث سر این هست جایی که یک طرف یقینی باشد یک طرف احتمالی باشد آن طرف احتمالی را باید درصد احتمال محتمل را با هم سنجید بعد سبک و سنگین کرد اگر این احتمال محتملش با این مجموع ارزش

احتمالی هر طرف بیشتر شد آن طرف ترجیح داده می‌شود پس بنابراین اینکه اسبق زماناً ما ترجیح بخواهیم بدهیم در جایی هست که هر دو تکلیف مساوی باشد وقتی مساوی شد طبیعتاً یک طرفش قطع با استیفای ملاک هست یک طرفش احتمال استیفای ملاک هست خب طبیعتاً عقل اطلاق دلیل را نسبت به دلیل متقدم ترجیح بلا مرجح نمی‌داند چون ترجیح بلا مرجح نمی‌داند بنابراین دلیل نداریم بر اینکه اطلاق مقید شده پرسش:... یک طرف احتمال اهمیتش محرز باشد ... پاسخ: آنها باید باید درصد اهمیت احتمال اهمیت محتمل همه اینها، بحثهایی که قبلاً ما مثالهایش را زدیم و اینها را ذکر کردیم.

این تکمیل فرمایش شهید صدر اما حالا بررسی کلام شهید صدر، البته در کلام شهید صدر یک سری صوری را ذکر کردند شهید صدر که در کلام آقای روحانی بعضی صورها را تفصیل بیشتری دادند تشقیق شقوقهایی کردند آنها را چیزهایی که یک مقداری وابسته است به فرمایشات آقای روحانی آنها را در ضمن فرمایشات آقای روحانی ما بحثش را می‌کنیم من در کلام آقای صدر هم بعضی قسمتهای کلام ایشان را خیلی با اقتصار نقل کردند چون تفصیلش کلامش در کلام آقای روحانی آمده آنجا صحبت می‌کنیم. عمدتاً من تیکه‌ام روی این قسمت اخیر فرمایشات آقای صدر هست که به اطلاق ایشان می‌خواهد تمسک کند ما سابق این مطلب را در همان اهمیت احتمالی هم عرض کردیم که این بیان شهید صدر مبتنی بر این هست که خطاب ما هم ناظر به حکم واقعی باشد هم ناظر به حکم ظاهری باشد و نظر خطاب نسبت به حکم ظاهری و حکم واقعی با هم اگر اشکال عقلی نداشته باشد که ما قائل هستیم ندارد اشکال استظهاری دارد. پرسش: منظورتان از ظاهر و واقعی این بحث تزاحم و عدم تزاحم است؟ ... پاسخ: نه ایشان می‌گوید که ترجیح اسبق زماناً به خاطر ملاک احتیاط است. ملاک احتیاط یک ملاک ظاهری است نه ملاک واقعی، شما می‌گویید شاید این قدرت فوت شد. خب اگر واقعاً قدرت فوت نشد چی؟ اگر واقعاً فوت نشد ترجیح این یکی بر دیگری به مناط حکم واقعی ترجیح بلا مرجح است اگر حکم واقعی را در نظر بگیریم اگر واقعاً من زنده ماندم فوت نشدم عجز برایم طاری نشد این دوتا ملاکی هستند که هر دو مساوی

هستند اینجا شارع در مقام حکم واقعی بخواهد ترجیح داده باشد اولی را بر دومی وجهی ندارد بله چون قبلاً نمی‌دانستم که زنده می‌مانم یا زنده نمی‌مانم شما می‌گویید به مناط حکم ظاهری و احتیاط اقتضاء می‌کند بگوید اولی را انجام بده که بالأخره احتیاطاً یک حکمی فوت نشده باشد پس بنابراین این ترجیحی که اینجا هست ترجیح به مناط حکم ظاهری است و اینکه این دلیل هم ناظر به حکم واقعی باشد هم ناظر به حکم ظاهری باشد اگر اشکال عقلی نداشته باشد که بعضی‌ها اشکال عقلی قائل هستند که البته ما قائل نیستیم عرض کردم مانعی ندارد که یک دلیل هم به حکم ظاهری ناظر باشد هم حکم واقعی اشکال عقلی ندارد ولی اشکال استظهاری دارد ظاهر ادله این هست ناظر به حکم واقعی است اینکه علاوه بر حکم واقعی حکم ظاهری را هم بخواهد بیان کند این خلاف ظاهر هست مضافاً‌به اینکه اصلاً اصل این نحوه تفکر که مقید لبّی را ما مرتب قید بزنیم آن اشکال عام است که ما اصلاً در نفس استدلالات شهید صدر داریم که ایشان می‌گوید هر مقداری بتوانیم کمتر مقید لبّی را قید بزنیم باید کمتر قید بزنیم آن اشکال عامی که باید دید عرفاً میزان مخالفت ظاهر با تقیید کمتر بیشتر است یا با تقیید بیشتر آن اشکال عامی که در همه این بحثها ما داریم اینجا هم پیش می‌آید حالا منهای آن، این مشکل خاص اینجا دارد که همان مشکل را هم در اهمیت احتمالی ما ذکر می‌کردیم که اینها جمع بین حکم ظاهری و حکم واقعی هست و این خلاف ظاهر هست و درست نیست بنابراین به نظر می‌رسد که آن چیزی که قید لبّی هست نسبت به حکم واقعی بنابر مبنای شهید صدر اگر بخواهیم ترسیم کنیم عدم اشتغال به واجب مساوی یا واجب اهم است دیگر قیدهای دیگر را نباید وارد کرد امثال اینها وقتی که چنین شد این دوتا مثل هم هستند و با همدیگر تفاوتی ندارند. یک نکته‌ای را عرض بکنم اینجا: حالا منهای تمسک به اطلاق خود عقل انسان یک موقعی هست یک دلیل خاص شرعی وارد می‌شود خب آن دلیل خاص حکم شرعی آن متبع هست اگر دلیل خاص شرعی وارد نشده باشد عقل انسان اگر دوتا واجب شما همین را که می‌گویید در تزاحمات واجب اهم را بر واجب مهم مقدم می‌دارد حکم عقل است دیگر عقل انسان در مقام حکم ظاهری یک حکم خاصی اینجا ندارد؟

که بگوید اگر دوتا واجب داریم یک واجب را قطعاً می‌توانم ـ هر دو ملاکش هم فعلی است ـ یک قطعی الاستیفاء است من حتماً می‌توانم این را استیفاء کنم آن یکی را محتمل بتوانم استیفاء کنم یعنی محتمل است نتوانم استیفاء کنم در فرض تساوی آیا اینجا عقل انسان ـ منهای تمسک به اطلاق ـ خود عقل انسان حکم نمی‌کند شما باید آن چیزی را که قطع دارید به امکان استیفاء‌اش آن را مقدم بدارید؟ به نظر می‌رسد ظاهراً عقل انسان یک چنین حکمی دارد یعنی یک حکم ظاهری عقلی وجود دارد که جایی که یکی امکان قطعی استیفاء دارد این مقدم هست بر تکلیفی که امکان احتمالی دارد یا به تعبیر دیگر یک لسان دیگر به کار ببرم اصلاً اینکه تکلیف متأخر مزاحم هست احراز نشده اینکه مقام صغرای صغریات مزاحمت باشد احتمال المزاحمة هست من می‌دانم تکلیف متقدم فعلی است می‌توانم او را هم امتثال کنم پرسش:... پاسخ: حالا بحث اهمیت نیست حالا شما مساوی را در نظر بگیرید حالا آن اهم یک بحث دیگر است جایی که مساوی را حالا در نظر بگیرید خصوصیات اهم را می‌گذاریم برای بعد.

ما تکلیف متقدم را یقین داریم که همه جهاتش فعلی است احتمال می‌دهیم که شاید یک تکلیف دیگری وجود داشته باشد که با قدرت داشتن بر آن تکلیف فعلی باشد قطع نداریم که قدرت بر او خواهیم داشت یا قدرت نخواهیم داشت با شک در قدرت داشتن یا قدرت نداشتن این باعث می‌شود که ما شک داشته باشیم که آن تکلیف مثلاً فعلی هست یا فعلی نیست پرسش:... پاسخ: یعنی ما احتمال می‌دهیم که قدرت بر او سلب بشود حالا اجازه بدهید این حالا اصل بحث.

ولی من فکر می‌کنم که این پرسش: واجب متأخر است یا وجوب؟ ... پاسخ: حالا آن واجب و وجوب و اینها آن تفصیلاتی هست که در کلام آقای روحانی آمده در کلام آقای روحانی آن را بعد بحث می‌کنیم.

ولی اینجا در دو مرحله ما باید بحث کنیم یکی اینکه آیا اصل این فکر درست است واقعاً همین طور هست که عقل در مقام حکم ظاهری حکم می‌کند اسبق زماناً باید مقدم باشد این یک نکته، نکته دیگر اینکه آیا اینجا استصحاب جاری نیست؟ استصحاب بقای قدرت نسبت به تکلیف متأخر که بگوییم این استصحاب بقای

قدرت باعث می‌شود که تکلیف متأخر وارد باب تزاحم بشود یعنی مزاحم‌ساز باشد استصحاب بقای قدرت نسبت به تکلیف متأخر حالا این را تأمل بفرمایید من این را فردا انشاء بحث می‌کنیم پرسش: یقین سابق ... پاسخ: ما یقین داریم الان قدرت داریم بر تکلیف متأخر پرسش:... قدرت شرعی پاسخ: نه قدرت وجدانی، قدرت وجدانی داریم.

حالا یک نکته‌ای من اینجا بگویم این بیان شهید صدر اختصاص ندارد به قدرت شرعی بلکه هم جایی که قدرت شرعاً باشد یا قدرت عقلاً ‌باشد یکسان است این را عرض کردم در بیان مرحوم نائینی اسبقیت زمانی در قدرت شرعی به عنوان مرجح ذکر شده ولی این بیان شهید صدر اختصاص به قدرت شرعی ندارد چه قدرت شرعی باشد چه قدرت عقلی باشد این بیان می‌آید این بیان یکسان هست نسبت به قدرت عقلی یا قدرت شرعی هر دو مثل هم هست حالا بیان مرحوم شهید صدر که ناتمام بود ولی حالا منهای بیان شهید صدر آیا ببینیم عقلاً این درست هست و یا استصحاب می‌تواند مانع این بیان باشد یا نباشد. پرسش:... پاسخ: آنجاها ما بحثی داشتیم چون اهمیتش احراز نشده به ادله برائت تمسک می‌کردیم اینجا جای تمسک به ادله برائت نیست آنجا ما نفی احتمال اهمیت را با برائت نفی می‌کردیم اینجا با آنجا تفاوت دارد می‌خواهد بگوید جای تمسک به برائت نیست. پرسش:... پاسخ: اینجا شک در امکان امتثال است آنجا اصل اینکه آن درجه اهمیت بیشتر تحقق داشته باشد معلوم نیست برائت از آن درجه اهمیت بیشتر اجراء می‌کردیم اینجا فرض این است که این طوری نیست در واقع اینجا‌ها اگر هم شک هم داشته باشیم باید احتیاط کنیم. بحث سر این هست که این تأثیرگذار هست در این بحث یا تأثیرگذار نیست.

«و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین»